

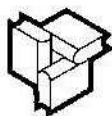
بلوغ و مدرنیته

نیچه، وبر، فوکو
و
سرشت دوجہی خرد

دیوید اوون

ترجمہ

سعید حاجی ناصری، زانیار ابراہیمی



رخداد نو

عنوان و نام پدیدآور:	بلوغ و مدرنیته: نیچه، وبر، فوکو و سرشت دوجبهی خود/ اوون، دیوید، ترجمه‌ی سعید حاجی‌نصری، زانبار ابراهیمی، تهران: رخداد نو، ۱۳۹۲، ۳۹۰ ص.
مشخصات نشر:	۹۷۸-۶۰۰-۶۴۵۷-۵۹-۸
مشخصات ظاهری:	فبیا
شابک:	
وضعیت فهرست‌نویسی:	عنوان اصلی: <i>Maturity and Modernity: Nietzsche, Weber, Foucault, and the Ambivalence of Reason, 1994.</i>
یادداشت:	
یادداشت:	نماینه
موضوع:	نیچه، فردریش ویلهلم، ۱۸۴۴-۱۹۰۰ م. وبر، ماکس، ۱۸۶۴-۱۹۲۰ م. فوکو، میشل، ۱۹۲۶-۱۹۸۴ م. حاجی‌نصری، سعید، ۱۳۶۰- مترجم ابراهیمی- زانبار، ۱۳۶۷- مترجم. B ۸۱۹/۵ الف ب ۸ ۱۳۹۲ ۱۹۰ شماره کتابشناسی ملی: ۳۲۲۶-۲۳

تهران، خیابان انقلاب، رویه‌روی دانشگاه تهران، مجتمع فروزنده، واحد ۵۱۲،

کد پستی ۱۳۱۴۷۴۴۱۷۸، تلفن: ۶۶۴۹۸۲۹۳، نمابر: ۶۶۴۹۸۲۹۴

• ناشر رخ داد نو

David Owen

دیوید اوون

Maturity and Modernity

بلوغ و مدرنیته

ترجمه‌ی سعید حاجی‌نصری، زانبار ابراهیمی

• چاپ اول ۱۳۹۴ تهران • شمارگان ۵۰۰ نسخه • قیمت ۲۳۰۰۰ تومان

• لیتوگرافی خدمات فرهنگی صبا • چاپ تصویر • صفحاتی نیوت

• طرح روی جلد حسن کریمزاده

ISBN 978-600-6457-59-8

شابک ۹۷۸-۶۰۰-۶۴۵۷-۵۹-۸

Printed in Iran

همه‌ی حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.

فهرست

۱۱.....	سپاسگزاری
۱۵.....	علائم اختصاری
۱۷.....	مقدمه
۱۷.....	مسئله‌ی نقد
۲۰.....	ساختار کتاب
۲۷.....	فصل اول: کانت و مسئله‌ی بلوغ
۳۱.....	خودآئینی، عقل و تاریخ
۳۹.....	نتیجه‌گیری
۴۱.....	فصل دوم: دگرگونی نقد: نیچه و تبارشناسی
۴۳.....	از معرفت‌شناسی به تبارشناسی
۵۱.....	از قانون‌گذاری تا ارزیابی
۵۶.....	اراده‌ی معطوف به قدرت در مقام اصلی تبیینی
۶۱.....	اراده‌ی معطوف به قدرت در مقام اصل ارزیابی
۶۵.....	فصل سوم: تبارشناسی مدرنیته: نیچه، زهد و نیهیلیسم
۶۶.....	از غریزه به عاملیت و کارگزاری: آداب و رسوم و فرهنگ
۷۶.....	سروران و بندگان: خودآئینی و رنجش
۸۱.....	از رنجش تا وجدانِ نگویند بخت: تجربه‌ی یهودی
۸۸.....	از رنجش تا وجدانِ نگویند بخت: تجربه‌ی یونانی
۹۳.....	یهود - یونانی، یونانی - یهود: مسیحیت و اراده‌ی معطوف به حقیقت
۹۸.....	مسیحیت، "رشد و نمو" و تأمل درباره‌ی خود
۱۰۲.....	ظهور نیهیلیسم و روانشناسی انسان مدرن

۱۰۶	شور فاصله و قابلیت‌های انسان مدرن
۱۱۱	فصل چهارم: سیاست بشریت: نیچه، بلوغ و مدرنیته
۱۱۲	فرهنگ، اجتماع و نیهیلیسم
۱۱۴	غلبه بر وجدان نگون‌بخت: تبدیل شدن به آنچه هستیم
۱۱۷	غلبه بر رنجش: بازگشت ابدی در مقام شور فاصله
۱۲۱	غلبه بر رنجش، بخش دوم: زمان مربوط به بازگشت ابدی
۱۲۴	خودآینی و بازگشت ابدی
۱۲۸	سیاست ناظر بر بازگشت ابدی
۱۳۲	دووجهی بودن بشر: "ناپلئون" و "گوته"
۱۳۹	نتیجه‌گیری: اقتدار نیچه
۱۴۱	فصل پنجم: تبارشناسی در مقام علوم فرهنگی: وبر، روش‌شناسی و نقد
۱۴۲	تاریخ، فرهنگ، ارزش‌ها، نقد ریکرت
۱۴۹	برطرفی ارزشی، صداقت فکری و گونه‌های آرمانی
۱۵۵	تبیین و علوم فرهنگی
۱۶۱	علوم فرهنگی در مقام نقد
۱۶۵	فصل ششم: تبارشناسی مدرنیته: وبر، زهد و افسون‌زدایی
۱۶۶	از دین بدوی تا دین جهانی: یهودیت باستان
۱۷۴	اخلاق پروتستان: کاریزما، تکلیف و حوزه‌های زندگی
۱۸۱	اخلاق پروتستان: علم و عرفی شدن
۱۸۶	اخلاق پروتستان: سیاست و بوروکراتیک شدن
۱۹۲	سرنوشت مدرنیته
۱۹۵	فصل هفتم: سیاست ناظر بر "شخصیت": وبر، بلوغ و مدرنیته
۱۹۶	سرنوشت دووجهی مدرنیته
۱۹۸	ایده‌ی "شخصیت": آرمان (ایدئال) فرهنگی وبر
۲۰۲	ایده‌ی "تکلیف": اخلاق حرفه‌ای وبر
۲۰۵	سیاست مقاومت
۲۱۳	اخلاق دووجهی: علم و سیاست به مثابه‌ی حرفه

۲۱۷	نتیجه گیری: اقتدار وبر
	فصل هشتم: تبارشناسی در مقام نوعی هستی شناسی تاریخی: فوکو،
۲۱۹	روش شناسی و نقد
۲۲۰	روشنگری، اومانیزم، مدرنیته
۲۲۴	قهرمانی کردن کنایه وار در مقام نوعی وارستگی دیرینه شناسانه
۲۲۹	قهرمانی کردن کنایه وار در مقام نوعی درگیری تبارشناسانه
۲۳۵	نگاه خبره ی دوسویه: پروپلماتیک ها و اعمال
۲۳۸	تبیین و هستی شناسی تاریخی
۲۴۹	هستی شناسی تاریخی در مقام نقد
۲۵۵	فصل نهم: تبارشناسی مدرنیته: فوکو، اومانیزم و زیست سیاست
۲۵۶	تبارشناسی اومانیزم
۲۶۴	درباره ی عقل تنبیهی: ایژه شدن افراد
۲۸۴	درباره ی عقل جنسی: سوره کردن افراد
۲۹۴	درباره ی عقل سیاسی: هستی و زیست سیاست
۳۰۷	فصل دهم: سیاست نقد: فوکو، بلوغ و مدرنیته
۳۰۸	”دوراهی“ اومانیزم
۳۱۳	اخلاق ضد اومانیزمی
۳۱۷	اخلاق در مقام سیاست
۳۲۳	روشنفکران و فعالیت نقد
۳۲۷	تبارشناسی در مقام نقد نمونه ای
۳۳۱	نتیجه گیری
۳۳۱	اندیشه و زمان
۳۳۳	تبارشناسی های مدرنیته
۳۳۴	بلوغ و نقد
۳۳۷	فرهنگ مفاهیم
۳۴۷	یادداشت ها

۳۴۷.....	فصل اول: کانت و مسئله‌ی بلوغ
۳۴۸.....	فصل دوم: دگرگونی نقد: نیچه و تبارشناسی
۳۵۰.....	فصل سوم: تبارشناسی مدرنیته: نیچه، زهد و نیهیلیسم
۳۵۱.....	فصل چهارم: سیاست بشریت: نیچه، بلوغ و مدرنیته
۳۵۵.....	فصل پنجم: تبارشناسی در مقام علوم فرهنگی: وبر، روش‌شناسی و نقد
۳۵۷.....	فصل ششم: تبارشناسی مدرنیته: وبر، زهد و افسون‌زدایی
۳۵۹.....	فصل هفتم: سیاست "شخصیت": وبر، بلوغ و مدرنیته
	فصل هشتم: تبارشناسی در مقام نوعی هستی‌شناسی تاریخی: فوکو،
۳۶۱.....	روش‌شناسی و نقد
۳۶۵.....	فصل نهم: تبارشناسی مدرنیته: فوکو، اومانیسم و زیست‌سیاست
۳۶۷.....	فصل دهم: سیاست نقد: فوکو، بلوغ و مدرنیته
۳۶۹.....	منابع
۳۷۹.....	نمایه

مقدمه

اظهار نظر درباره‌ی شباهت‌های تفکر نیچه، وبر و فوکو به امری شایع بدل شده است. ولی به رغم تکرار این اظهارات، اهمیت و سرشت ویژه‌ی این شباهت‌ها به نحوی نظام‌مند مورد بررسی قرار نگرفته است. در کتاب حاضر، برای رفع این نقیصه استدلال می‌کنیم که نیچه، وبر و فوکو هر یک مسیر متفاوتی از تفکر انتقادی را در اندیشه‌ی مدرن پدید آوردند. این سرشت متفاوت را با ارجاع به دو موضوع بلوغ و مدرنیته بررسی می‌کنیم. به‌طور مشخص، هدف اصلی کتاب این است که ظهور و شکل‌گیری تبارشناسی را در مقام شکلی از نقد درون‌بود^۱ پی‌جویی کند، و سرشت اخلاقی و سیاسی این شکل از نقد را روشن سازد. در این مقدمه می‌کوشیم نشان دهیم که چرا بر این باوریم که نیچه، وبر و فوکو در دغدغه‌های معاصر درباره‌ی اخلاق و سیاست، و به‌ویژه در اندیشیدن به نقد، ربط و مناسبتی مرکزی دارند.

مسئله‌ی نقد

منظور از نقد چیست؟ نقد موضوعی پیچیده و مورد مناقشه است. با این همه، می‌توان گفت در اندیشه‌ی اجتماعی و سیاسی پساکانتی، نقد یعنی از طریق تأمل در باب مدرنیته در راه بلوغ قدم بگذاریم؛ و در اندیشه‌ی پساکانتی، تأمل از راه بازسازی تاریخی هستی‌مان در زمان حاضر مفصل‌بندی می‌شود. دغدغه و دلمشغولی اصلی تفکر انتقادی کانت، بلوغ یا نابالغی ماست. تنها پس از کانت بود که نقد صبغه‌ای تاریخی یافت، و مسئله‌ی بلوغ (این‌که در شرایط حاضر امکان دستیابی به خودآئینی وجود دارد یا نه) به مسئله‌ی مدرنیته (این‌که سرشت هستی تاریخی ما در زمان حاضر

چیست؟) گره خورد. بر این اساس، می‌توان اظهار کرد که تأمل انتقادی مستلزم طرح سه پرسش است: بلوغ چیست؟ مدرنیته چیست؟ بلوغ و مدرنیته چه ارتباطی با یکدیگر دارند؟

اهمیت پاسخ به پرسش درباره‌ی نقد در این است که راه را بر تأمل درباره‌ی بحث‌های معاصر راجع به شکل تفکر انتقادی می‌گشاید. این بحث‌ها، بحث‌هایی که با تأملات ژان ژاک لیوتار درباره‌ی شرایط ظهور دانش در جامعه‌ی مدرن آغاز شدند، مضمون‌شان اغلب بر تضاد و تحالف واژه‌های مدرن و پست‌مدرن (و واژه‌های متعدد وابسته بدان‌ها) مبتنی است. یورگن هابرماس، مهمترین کسی است که تاکنون در این بحث‌ها شرکت جسته است. هابرماس در کتاب *گفتار فلسفی مدرنیته* در این باره اظهار می‌کند:

هگل گفتار مدرنیته را آغاز کرد. هگل این مضمون را مطرح ساخت که مدرنیته می‌تواند با انتقاد از خود، اعتماد و اطمینان به خویش را باز یابد. او قوانینی را پایه نهاد که این مضمون را به اشکال مختلف جلوه‌گر می‌ساختند، و این قوانین چیزی نبودند جز دیالکتیک روشنگری (Habermas 1987: 52)

هابرماس پس از طرح این ادعا که هگل در شکل مربوط به نقدِ پساکانتی نقشی بنیادی دارد، می‌کوشد ردای کذابی مشروعیت نیچه را از ادعای او در مورد مفصل‌بندی شکلی از نقد، تحت لوای ستیز آلمانی با مدرنیسم یا تحت لوای پست‌مدرنیسم فرانسوی، برگزند. در نظر هابرماس، انکار مدرنیته از سوی نیچه، شکست تلاش‌های سنت نیهیلیستی را در مفصل‌بندی دانشی انتقادی از زمان حاضر آشکار می‌سازد. انکار تام‌وتمام مدرنیته در فلسفه‌ی نیچه، آدورنو، هایدگر، دریدا و فوکو، به هیچ‌رو مستلزم درگیری و مواجهه‌ای انتقادی با زمان حاضر نیست، بل حتی در مقام اجرا تناقضاتی می‌آفریند که آشفتگی و عدم انسجام این به‌اصطلاح تقد‌ها را روشن می‌سازد، و نشان می‌دهد که فلسفه‌ی آنان نادانسته در شکست عقلانیت در برابر عقل‌ناباوری، تفکر در برابر قدرت، و حق در برابر زور، که مشخصه‌ی بارز سیاست نو محافظه‌کاران است، شریک و سهیم بوده است.

سؤال این است که استدلال‌های دندان‌شکن هابرماس چه قدر قانع‌کننده‌اند؟ این استدلال‌ها تا اندازه‌ی زیادی به روایتی بستگی دارند که هابرماس از مدرنیته می‌سازد،

روایتی که در آن هگل قانون‌گذار بنیادی گفتار فلسفی مدرنیته است. به عبارت دیگر، قرائت به‌شدت انتقادی هابرماس از سنت نیچه‌ای، تنها به این شرط استوار خواهد ماند که هابرماس در این ادعا برحق باشد که شکل نقد پساکانتی برخاسته از هگل است، حال آن‌که این ادعا خود به روایتی بستگی دارد که هابرماس ارائه می‌دهد. در کتاب حاضر، در مخالفت با روایت هابرماس و ادعای او در این مورد که هگل شکل نقد پساکانتی را تعیین کرده است، گفتار دیگری از مدرنیته ارائه می‌دهیم که نمی‌توان با قوانین هگلی قضاوت‌اش کرد، چون راهی بدیل برای خروج از تناقضات و شک‌انگیزی^۱ فلسفه‌ی کانتی پیش می‌نهد. به عبارت دیگر، ادعای ما این است که سنت نیچه‌ای را باید سنتی دانست که محصول تأمل درباره‌ی مشکلات اندیشه‌ی کانتی است؛ و همین شکل نقد پساکانتی، شکلی که در اندیشه‌ی نیچه آشکار می‌شود، و در اندیشه‌ی وبر و فوکو گسترش می‌یابد (شکلی از نقد که گویی بر سنتی که با هگل آغاز شد و از طریق مارکس به هابرماس رسیده سایه می‌اندازد) بدیلی در برابر سنت هگلی پدید می‌آورد، سنتی که هابرماس خود را در آن جای می‌دهد. در واقع، کتاب حاضر را می‌توان پاسخی طولانی و دامنه‌دار به هابرماس تلقی کرد، و آن را وقفه‌ای در مبارزه بر سر معنای نقد دانست، وقفه‌ای که می‌کوشد هژمونی هابرس را بشکند، و باب گفت‌وگو را در باب مسئله‌ی مربوط به شکل نقد، در مخالفت با هابرماس که می‌خواست این مسئله را تمام‌شده تلقی کند، دوباره بگشاید.

برای آن‌که شرحی مختصر از این دو سنت به‌دست دهیم، به‌طور کلی تفاوت‌های مهم‌شان را درخصوص مسئله‌ی نقد، با رجوع به سه پرسشی که مشخصه‌ی تأملات انتقادی پس از کانت هستند، نشان می‌دهیم: بلوغ چیست؟ مدرنیته چیست؟ و بلوغ و مدرنیته چه رابطه‌ای با هم دارند؟ می‌توانیم در مخالفت با فهم هگل از بلوغ به‌عنوان فعلیت بخشیدن به خود^۲، و به‌عنوان تحقق هستی اصیل فرد درمقام عامل و کارگزاری اخلاقی، فهم نیچه را از بلوغ درمقام غلبه بر خوشتن و فرآیند بی‌وقفه‌ی تبدیل فرد به آن‌چه هست — یعنی کارگزاری فرااخلاقی — مورد توجه قرار دهیم؛ و

1. aporias

2. The question of the form of critique

3. Self-actualization

در مخالفت با فهم هگل از مدرنیته به مثابه‌ی انشقاق عقل و آشتی عقل با خود، به فهم نیچه از مدرنیته رو کنیم؛ مدرنیته در نظر نیچه اراده‌ای معطوف به حقیقت است که از خودش به عنوان نوعی مشکل و مسئله آگاه می‌گردد. افزون بر این، درباره‌ی رابطه‌ی بلوغ و مدرنیته، می‌توان اشاره کرد که هگل بلوغ را غایت مدرنیته، اجابت وعده‌ی مدرنیته و تحقق طبیعت اصیل آن می‌دانست؛ در حالی که نیچه رابطه‌ی بلوغ و مدرنیته را رابطه‌ای مبهم و دوجهی تلقی می‌کرد: مدرنیته هم امکان بلوغ را پدید می‌آورد و هم زیرآب این امکان را می‌زند. سرانجام، در حالی که هگل نقد را فعالیتی می‌داند که در طی آن مدرنیته با افزودن بر آگاهی‌اش از هستی اصیل خویش، اعتماد و اطمینان‌اش را مجدداً باز می‌یابد؛ نیچه نقد را فعالیتی می‌داند که می‌خواهد با سرشت دوجهی مدرنیته روبه‌رو شود، و بنابراین راه را برای بلوغ تسهیل کند. به عبارت دیگر، هگل و نیچه، از بلوغ و مدرنیته، و رابطه‌ی این دو با یکدیگر، فهم متفاوتی دارند.

در این کتاب نمی‌خواهیم راجع به برتری این شرح‌ها و روایت‌ها درباره‌ی شکل نقد چیزی بگوییم، (در واقع فقط می‌خواهیم یکی از این شرح‌ها و روایت‌ها را بررسی کنیم). در عوض، هدف از این مقایسه، مقایسه‌ای که سرشتی به شدت کلی و ساده‌شده دارد، صرفاً این است که نشان دهیم در این کتاب، که حول مباحث مربوط به بلوغ و مدرنیته و رابطه‌ی این دو می‌چرخد، خود را به چه حوزه‌ای متعهد می‌دانیم. در کتاب حاضر، و در چارچوب این حوزه، این دو وظیفه را به انجام می‌رسانیم: نخست، سنت نقد را در بستر کانتی، بستری که در آن پدیدار شد، قرار می‌دهیم، و اظهار می‌کنیم که نیچه، وبر و فوکو مسیرهای متفاوتی را راجع به مسئله‌ی نقد در اندیشه‌ی مدرن پدید آوردند؛ و دوم، تکوین تبارشناسی را به عنوان شکل خاصی از نقد بی‌جویی می‌کنیم، و سرشت اخلاقی و سیاسی نقد تبارشناسانه را به نحوی انتقادی بررسی می‌کنیم.

ساختار کتاب

با توجه به مسائل و موضوعات یادشده، می‌توان از دو طریق به ساختار کتاب پی برد: یا می‌توان به دغدغه‌ی اصلی ما رجوع کرد — یعنی این که نیچه، وبر و فوکو مسیر

متفاوتی را در اندیشه‌ی مدرن در پیش گرفتند و شکلی از نقد را پی نهادند که با مدل‌های کانتی و هگلی متفاوت بود — یا می‌توان به دغدغه‌ی فرعی‌مان توجه کرد — یعنی نشان دادن شکل خاص رویکرد نیچه، وبر و فوکو در باب مسئله‌ی بلوغ (و تکوین رویکردها) و بازسازی مدرنیته، بازسازی‌ای که با توسل بدان مسئله‌ی بلوغ را بررسی می‌کنند (و تفاوت‌هاشان در تفسیر مدرنیته) و پاسخ‌شان به مسئله‌ی بلوغ (و تکوین این پاسخ‌ها).

در رابطه با دغدغه‌ی اصلی کتاب، در استدلال‌مان می‌کوشیم مسیر تاریخی نقد از کانت تا فوکو را پی‌جوی کنیم. در ابتدا، به بررسی این نکته می‌پردازیم که کانت چگونه مسئله‌ی بلوغ را مطرح ساخت، و چگونه تفکر انتقادی او در پرداختن و عرضه‌ی پاسخی کافی و بنسده به این مسئله ناکام ماند. در قدم بعدی، به این مطلب می‌پردازیم که نیچه چگونه در مواجهه با مسئله‌ی بلوغ به‌عنوان مسئله‌ای تاریخی، نقد [کانتی] را دگرگون می‌کند. سپس، نشان می‌دهیم که چگونه هم وبر و هم فوکو شکل مربوط به نقد درون‌بود را، نقدی که نیچه گسترش‌اش داد، می‌بالیند و بازتولید می‌کنند. بنابراین نخست نشان می‌دهیم که هر یک از این متفکران رویکردی تبارشناسانه به مسئله‌ی بلوغ اختیار می‌کنند. در گام بعدی، تبارشناسی‌های مدرنیته را بررسی می‌کنیم، و سرانجام سیاستی را که از پاسخ‌های این متفکران به مسئله‌ی بلوغ نتیجه می‌شود، تحلیل می‌کنیم. این راهبردها به استدلالی میدان می‌دهد که هم تحولات درون‌بود مسیره‌های این اندیشه‌ها را توضیح می‌دهد و هم شکل ساختاری‌ای را حفظ می‌کند که شباهت‌های خانوادگی میان این متفکران را نشان می‌دهد. اکنون که دلایل حاکم بر نظام ساختاری استدلال‌مان را شرح دادیم، به محتوای خاص هر یک از فصل‌ها می‌پردازیم.

در فصل اول، مقاله‌ی کانت درباره‌ی روشنگری را به‌طور مفصل بررسی می‌کنیم؛ مقاله‌ی کانت را به‌عنوان متنی که نخستین بار مسئله‌ی بلوغ را مطرح می‌سازد، مورد توجه قرار می‌دهیم، و سپس این مقاله را در بستر و زمینه‌ی فلسفه‌ی انتقادی کانت جای می‌دهیم تا تناقض تاریخی^۲ و پارادوکس سیاسی^۳‌ای را آشکار کنیم که کانت

1. structural form

2. historical antimony

3. political paradox

ناخواسته برای اندیشه‌ی مدرن به میراث گذاشت. در این فصل می‌خواهیم مشخص کنیم که مسئله‌ی بلوغ — در مقام تدقیق و توضیح شکل تاریخی نقد درون‌بود، نقدی که مدرنیته‌ی مان را بازسازی می‌کند و از این طریق شرایط مربوط به امکان‌پذیری نقد درون‌بود را توضیح می‌دهد، و همزمان در رابطه با دستیابی به خودآئینی اهمیتی هم انتقادی و هم سیاسی می‌یابد — چه وظایفی را بر دوش اندیشه‌ی مدرن می‌گذارد.

در سه فصل بعدی کار نیچه را مورد بررسی قرار می‌دهیم. در فصل دوم، شرح می‌دهیم که نیچه با تمرکز بر مسئله‌ی تبارشناسی و پروژه‌ی مربوط به ارزیابی ارزش‌ها، شکل نقد درون‌بود را دگرگون می‌کند. با بررسی آموزه‌ی اراده‌ی معطوف به قدرت نیچه، به عنوان آموزه‌ای که اصول ناظر بر تبیین و ارزیابی را پدید می‌آورد، شکل مربوط به نقد تبارشناسانه را توضیح می‌دهیم. در فصل سوم، از توضیح صوری نقد تبارشناسانه‌ی نیچه، به کاربرد عملی آن در بازسازی تاریخی مدرنیته، به عنوان عصر نیهیلیسم گذر می‌کنیم. استدلال مان در فصل سوم این است که نیچه با مفاهیمی چون رنجش، وجدان، نگویند و نقش کشیش زهد، شرحی در باب ابهام و دویپلوی بودن فرهنگ مدرن ارائه می‌کند، فرهنگی که در آن توانایی انسان مدرن برای خودآئینی با فقدان پایه و اساسی که این توانایی را تحقق بخشد گره می‌خورد. پاسخ نیچه به ابهام و دویپلویی فرهنگ مدرن، در فصل چهارم آمده است؛ در این فصل آموزه‌ی بازگشت ابدی نیچه را کوششی تلقی می‌کنیم که می‌خواهد پایه و اساسی جدید برای پیدایی ارزش در فرهنگ مدرن پیش نهاد. سیاستی را که از این آموزه برمی‌خیزد، با رجوع به سرشت دوجهی مفهوم بشریت (Umbermensch) توضیح می‌دهیم. ما دو نوع بشریت را که در هیأت ناپلئون و گوته تجسم می‌یابد، تشخیص داده‌ایم، و استدلال می‌کنیم که شکل قانون‌گذارانه‌ی سیاست ناپلئونی در نظر نیچه، پارادوکس سیاسی کانت را بازتولید می‌کند، در حالی که مدل گوته نشان‌دهنده‌ی سیاستی است که مشخصه‌اش اخلاق نمونه‌ای^۱ است. این اخلاق به بهای رها کردن سودهای اوتوپایی اندیشه‌ی مدرن، بر پارادوکس کانت فائق می‌آید.

در فصل‌های پنجم، ششم و هفتم اندیشه‌ی ویر را بررسی می‌کنیم، و می‌کشیم

1. the project of the evaluation of values

2. ethic of exemplarity

آثار وبر را با رجوع به نیچه شرح دهیم. در فصل پنجم به نحوی جدلی^۱ به این موضوع پرداخته‌ایم. در این فصل با نظر سستی‌ای که روش‌شناسی وبر را بر نوکانت‌گرایی ریکرت مبتنی می‌داند، مخالفت می‌کنیم و از طریق نقد طولانی و دامنه‌دار وبر و شکل علوم فرهنگی وبری نشان می‌دهیم که روش‌شناسی وبر ساختار مربوط به نقد تبارشناسانه را بازتولید می‌کند. بحث جدلی‌مان بر قرائتی از استعاره‌ی مشهور وبر، استعاره‌ی سوزن‌بان، مبتنی است. در این قرائت، استعاره‌ی سوزن‌بان را استعاره‌ای می‌دانیم که ویژگی‌های مربوط به آموزه‌ی نیچه، آموزه‌ی اراده‌ی معطوف به قدرت را بازتولید می‌کند، و در عین حال آموزه‌ی نیچه را با توجه به تمایز میان دینامیسم کاریزما و دینامیسم روزمره شدن، و تمایز میان حوزه‌های زندگی، و منطق درونی جهان‌بینی‌ها، می‌بالاید و گسترش می‌دهد. در فصل ششم، نشان می‌دهیم که بازسازی تاریخی وبر از مدرنیته، تحت عنوان افسون‌زدایی، این دغدغه‌ی نیچه را تکرار می‌کند که اراده‌ی معطوف به حقیقت در مسیحیت پیامدهایی نیهیلیستی دارد، پیامدهایی که در هیأت عقل علمی سکولار متجلی می‌شود؛ و بدین ترتیب در فصل ششم روشن می‌سازیم که علوم فرهنگی وبری سرشی نیچه‌ای دارند. البته وبر آموزه‌ی اراده‌ی معطوف به قدرت را برای شرح تغییر فرهنگی به کار می‌گیرد، و از این طریق آموزه‌ی نیچه را می‌بالاید. این نکته در شرح و بسط وبر از مشخصات نهادی افسون‌زدایی، به‌ویژه دلمشغولی او راجع به بوروکراسی آشکار می‌شود. در ادامه تحلیل وبر از اخلاق پروتستان را به حوزه‌های سیاست و علم ربط می‌دهیم، و از این طریق مفاهیم ناظر بر افسون‌زدایی و بوروکراسی را شرح می‌دهیم. هدف‌مان روشن ساختن این استدلال وبر است که انسان مدرن توانایی تبدیل شدن به موجودی خودآئین را دارد، اما هم فاقد پایه و اساسی فرهنگی برای خلق ارزش، و ایجاد انگیزه برای تحقق این توانایی است، و هم به‌طور فزاینده‌ای شرایط نهادی را شریطی نمی‌یابد که راه را برای تحقق این توانایی هموار کند، یا دست‌کم تحقق این توانایی را با محدودیت مواجه نسازد. در فصل هفتم پاسخ وبر را به مسئله‌ی بلوغ بررسی می‌کنیم. در این فصل نشان می‌دهیم که وبر مفهوم ناظر بر شخصیت را به‌طور دقیق توضیح می‌دهد، و این مفهوم را به پایه و اساسی فرهنگی برای پیدایی ارزش بدل می‌سازد؛ و

در عین حال اخلاق حرفه‌ای را بر سکولار کردن ایده‌ی تکلیف^۱ مبتنی می‌کند، و از این راه می‌کوشد در برابر تسلط انضباط عقلانی^۲ مقاومت کند. این نوع سیاست را با رجوع به دو هیأت وبری بررسی می‌کنیم: سیاستمدار کاریزماتیک و نابغه‌ی علمی. استدلال ما این است که موضع وبر هم شکل قانون‌گذارانه و هم شکل نمونه‌ای سیاست را، که مشخصه‌ی مفهوم دوجبه‌ی بشریت در نظر نیچه بود، بازتولید می‌کند. البته این دو شکل سیاست در اندیشه‌ی وبر به طرزی بی‌ثبات و ناپایدار به یکدیگر گره خورده‌اند، به‌طوری که سرانجام سرشتی شک‌برانگیز می‌یابند.

در سه فصل بعدی به فوکو می‌پردازیم، و نشان می‌دهیم که چگونه دغدغه‌ی او در باب مسئله‌ی روشننگری به اندیشه‌ی نیچه و وبر مربوط می‌شود. در فصل هشتم با تمرکز بر شکل‌گیری و تکوین تأملات روش‌شناسانه‌ی فوکو درباره‌ی شکل نقد، از دیرینه‌شناسی تا تبارشناسی، و نگاه دوسویه‌ی دیرینه‌شناسی و تبارشناسی، به این موضوع می‌پردازیم. علاوه بر این، در فصل هشتم روش تبارشناسانه‌ی فوکو را بررسی می‌کنیم. به گمان ما روش تبارشناسی روشی است که قدری بیشتر آموزه‌ی اراده‌ی معطوف به قدرت را می‌پالاید و پیدایی سوژگیوبته را برحسب منازعات آگونیستی قدرت و اخلاق در رژیم‌های دانش بررسی می‌کند، رژیم‌هایی که قدرت و اخلاق آن‌ها را دگرگون می‌سازند و بازتولید می‌کند. به عبارت دیگر، عمل نقد برحسب نتایج‌اش برای خودآئینی، به سوی اشکال عمل و دانش اجتماعی جهت‌گیری می‌کند. این جهت‌گیری را در فصل نهم از طریق "نگاه خبره‌ی دوسویه"^۳ توضیح می‌دهیم. در این فصل اشاره می‌کنیم که تأملات دیرینه‌شناسانه‌ی فوکو راجع به شکل مدرن اراده‌ی معطوف به حقیقت، بازسازی‌های تاریخی از مدرنیته را به سوی موضوعاتی مانند مجازات و سکسوالیته سوق می‌دهد، و تحت لوای زیست‌سیاست یک کاسه‌شان می‌کند. فوکو در این‌جا نشان می‌دهد که چگونه اشکال اومانیستی دانش و تکنولوژی‌های ناظر بر زیست‌سیاست، توانایی ما را برای دگرگون کردن خودمان، به تشدید روابط قدرت گره می‌زند. در فصل دهم پاسخ فوکو به این مشکل را بررسی

1. calling

2. rational discipline

3. double gaze

می‌کنیم، پاسخی که فوکو در طی آن می‌کوشد اخلاق ضدانسانیتی آفرینشگری^۱ را توضیح دهد، اخلاقی که سیاست منازعه را جایگزین سیاست حقیقت می‌کند. در نهایت استدلال ما این است که نتیجه‌ی پالایش نقد تبارشناسانه در اندیشه‌ی فوکو، رها ساختن نابغه/قانون‌گذار جهان - تاریخی است، نابغه/قانون‌گذاری که دست‌کم در سیاست نیچه، و در پاسخ وبر به مسئله‌ی بلوغ وجود داشت. به گمان ما این مسئله در سیاست فوکو در هیأت اخلاق نمونه‌ای آشکار می‌شود، اخلاقی که در آن فعالیت انتقادی، دقیقاً نمونه‌ای از جوهر اخلاقی‌ای است که فوکو می‌کوشد در فرهنگ مدرن سنگریندی‌اش کند.

در بخش نتیجه‌گیری، می‌کوشیم ویژگی‌های مهم استدلال‌مان را گرد آوریم و به نتایج شکل تبارشناسانه‌ی نقد درون‌بود، نقدی که در این مسیر تکوین یافت، برای اندیشه‌ی مدرن اشاره کنیم. در این جا هم می‌خواهیم به شباهت‌های خانوادگی‌ای اشاره کنیم که مسیر اندیشه‌های این سه را از دیگر مسیرها متمایز می‌سازند، و هم مسائلی را یادآور سازیم که این شیوه‌ی تفکر از طریق مسئله‌ی بلوغ پیش روی‌مان قرار می‌دهد.